UNIVERSAL
LIBRARY
OU-232868
UNIVERSAL
LIBRARY

ولکن اللہ یمن علی من یشاء
نصاب الصبیان
۱۲۷۸ھ
در مطبع فضل المطابع محمدی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

همی گوید ابو نصر فراهی بتوفیق خداوند آله

حُسِدَ حَافِدُهُ وَحُسِدَ حَاسِدُهُ ما حرکت

حسد کرده شود نواسه ابی النصر و خدمت کرده باد حاسد او

الشِّمَالُ النَّخْلَ الدَّقِيقَ وَنَحْرِكَ

باد دست راست خرمای باریک را

الشِّمَالُ لِنَخْلِ الدَّقِيقِ

دست چپ برای بخش آرد باریک

نعت رغبت می افتد باشعار فارسی چون خوش آمدن شعر مرا طبعهای موزون را

غریب است و تعلم لغت کلید همه علمها است پس قدری از وی نظم کردم

تا بی تکلف یاد گیرند و چند بیت که ضابط بود مر هر چیزی را از علوم متفرقه

در میان این قطعه ها در آوردم تا بنوشتن و خواندن این نسخه هر کسی را رغبت

افتد چون این مجموعه دویست و بیست بیت آمد آنرا الصاب

القطعة الاولی فی بحر التقارب المثمن

به بحر تقارب تقرب نمای — بدین وزن میزان طبع آزمای

فعولن فعولن فعولن فعول — چو گفتی بگوای مه دل ربای

بدور حسن خدای — دلیل است و هادی تو گو رهنمای

ارض و عبر از زمین — محل و مکان و مکان است جای

سقر دوزخ و نار آتش دوای — که جنت بهشت آخرت آن سرای

ربه شش قفا چهره و وجه روی — فجدران عقب باشد رجل پای

لب لسان چه زبان و دهان — ید و جارحه دست و خلق قوم نای

لغل استر و سرج زین — کعیر استر است و حمر خر و گرای

مزاة زن و زوج حقیت — غنی مالدار است و مسکین گدای

قنات است کاریز و عذب آب خوش — خیم نیز ع مقیمه حمات است لای

گران عود و بر لطف و تر شتر عه رود — ولی صبح خنک است و مار نای

کذب و فریه دروغ — عفیف و حصور و ورع پارسای

هر دان شهر ماه — دگر و تر را طاق و دان طاق تای

بعا روشنی — ثبور است ویل و بود ویل وای

م و بلید است کند — بود لو ذعی الممی تیز رای

ق

۲ حسن ارضا عطا کرده است آنا بعضی ای خداست نیاز عطا کرده الله تعالی ۱۲

۳ حسن ارضا عطا کرده است آنا بعضی ای خداست نیاز عطا کرده الله تعالی ۱۲

۴ عبد الرحیم و عبد الله تعالی ۱۲

۵ موی شاه الدین و تیغ یار نور نیاز صبح ان ۱۲

۶ نیز زمین و بیت ۱۲

۷ دل در اصل ملک بود و نیز کوزن بیت ۱۲

۸ چو جای حل ان

۹ دیده ع نانی انتا ۱۲ ع ع ع

حقیق و حدیر و قمین و حری — سزاوار باگیر او حل درآی

القطعة الثانية في بحر المجتث المثمن المقصور

زهی به گلشن جانها قد تو سرو روان — رخ تو بر فلک دلبری مه تابان

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات — بگوی مجتث این بحر را و خوش بخوان

ضیا و نور و سنا روشنی افق چه گران — فتی خفیف جوان و سبک ثقیل گران

ذهب زر است و حدید آهن و رصاص ازرد — لجین سیم و زجاج آبگینه معدن کان

نحاس و صفر مس و روی آنک است سب — حلی است زیور و غالی گران خرید ارزان

حرار و سیف و حسام است عضب و صارم تیغ — محن و حنه سپر سهم تیر و قوس کمان

عضب بی و یلبه جوشن است و درع زره — وهق کمند و ولی نصل و معبلا پیکان

عجاج و نقع و قتام و هبا و هیج غبار — کلوم خستگی و موت مرگ و مره توان

خشاشه باقی جان و عراضه ره آورد — قراضه ریزه زر رنج سود و خسر زیان

نعوث و نسر و یعوق است و یعل و دعر — سواع ولات و منات است نامهای بتان

صنم چو نصب و نصب دان و جبت و طاغوت — وثن بت و وثنی بت پرست و آل پیمان

هدف نشانه عرض هم نیمه هنگر است — وتر تزه آمد و معراض تیر کز میدان

القطعة الثالثة في بحر الرمل المثمن المحذوف

ای بباریکی میانت همچو موی در کمر — غنچه از رشک دهانت میخورد خون جگر

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن — خیز در بحر رمل این قطعه را بر خوان زبر

چند گردن صد زبر سینه رکنه از لوز این سر — قوب جامه زرق روزی زاد تو شب باد در

عرش سقف و میت خانه کحل سر میل سرمه — حسن خوبی فتح زشتی جاه خشک و طب تر

ذیب جان سید گرگ و سیع گشن فاره موش — حبه مار و حوت ماهی طیر مرغ و ورش پر

عین چشم و لب لب جانب ابرو شعر مو — نفی مغز و شحم پیه و اذن گوش اطرش کر

بذله صلح و حرب خنک بوم روز و لیل شب — غیظ خشم و ضحک خنده جگر خارش نقه گر

شارق و شمس و فلک و لوح و مه آفتاب — سام و سر و عضد و عقبان بطن و نفس زر

نیک صحبت قبله بوسه مهر کابین خلد دو — سرخ سوی زرد وجه ران ماه ماه ست و خال

حنظل گندم دهنه ارزن خنزان لحم گوش — اصل رنج و فرع شاخ و بذر تخم و نطفه سر

لحه دوا ماه نیم و بحر دریا قعر تنگ — فیل پیل و لق لقه طبی حمار اسود خر

شش شش شمه بدن و داب ست خوی — عیش باران تلخ برف تا دم سلول تر

سبط و شاطی صفه طرفه غده و ساحل کران — مزرعه حاره کلاته دان و حارث بزرگر

کوه روزن عرفه دروازه ست شده — سکه کوچه درب دروازه ست مغز گذر

جامه ستر پرده رقعه پاره رنت کهن — اظهاره ابره دان و لطانه ستر

ق

ه طرح مطلب است معنی ارخان و
ه ای اطلاق آن بر داعی میر کنند ۱۲
ه موی سنا این سلوک ارخان ۱۲
ه نفی بنا ارخان و سکون ارخان ۱۲
ه خاموش کردن سر و نقره و بعضی
ه خاموش کردن سر و نقره و بعضی
ه سنا الدین سلوک ارخان ۱۲
ه ونماج و حضرت ارخان ۱۲
ه ورم اح قطعه ارخان ۱۲
ه ورم اح قطعه ارخان ۱۲
ه ورم اح قطعه

ز برزه دان یکپاره آهن کسره دان یکپاره نان — خنده دان یکپاره آتش فلذه یکپاره جگر

القطعة الرابعة فی بحر المجتث المثمن المقصور

زهی طراوت رویت گل همیشه بهار — قد تو در چمن حسن سرو خوش رفتار

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات — بگوی مجتث این بحر را و کن تکرار

فرنیس چیز و کم آستین و بیت ستار — قلیل و نزر و یسیر اندک و حساب شمار

قطاب جیب و سر اول از حروف هوزه — عتاب سازه و جبرئیل زنام مهار

مدینه و بلد و مصر شهر و سور ربض — چنانکه مخرکه لشکرگه است و حصن حصار

صحیفه نامه قلم خامه دان و سکین کارد — خیاط و مخیط سوزن خورجت و تیم سوفار

لبیب عاقل و عمر و غبی و غافل گول — شفیق داور و ورد و رفیق و صاحب یار

حدیقه باغ و خشت چوب و خوخ شفتالو — سفرجل ابی و تفاح سیب و رمان نار

احد یکی عشره ده مائه صد اثنان دو — ثلث خمس سه و پنج و اربع است چهار

ولیک ستة و سبعة ثمانیه تسعه — شش است و هفت و گر هشت و نه چو باشد ده

عقار و قهوه و راح و مدام و قرقف می — کمی دلاور و فارس سوار و صید شکار

غریب بد است و صنوبر خلاف نار و بید — چو نخل خرما و فرصاد توت و لب جنار

ورق چه برگ درخت است و غصن شاخ درخت — چو ده و صریخ درخت و عتام اسفندار

چو طلح و موز درخت اراک حنظل بدان | چو اثل شوره گزو شوک خار سدره کنار

نمد کبابه بود مال بر نهاده لبد | بلاس جلس و درخت و زمین و آب عقار

عطر بود بوی و بوی دان خوبه | بمد و قصر تو ماورد اگلاب شمار

مح است گرفتن چو دست یکدیگر | تعانق است گرفتن کنار حجر کنار

خیص شسته دنس شوخگن بری بحرم | ذلول رام و وسن خفته و لقط بیدار

عوان و ثیله کالم عروب شوهر دوست | قرام پرده باریک و تکه بند ازار

مراح جای شتر مریض است جای غنم | کناس دان و دجاران آهو و کفتار

قضیم دان جو خر معلف خور و آری | علیقه تو بره نشوار و جره چه نشخوار

القطعة الخامسة فی بحر المجتث المثمن المخدوف

بریز در صدف سینه ای هنر پرور | بحر دلکش محتبث سفینه های گهر

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن | بخوان ز بعد وی این قطعه نصاب ازبر

قریب در کن و جیم است خویش و این پسر | ولید و طفل بجه ام و والده مادر

رحم قرابت و زیدان بود ختن داماد | چنانکه صهر حسر والد و اب است پدر

زکی است پاک و حفی مهربان خفی پنهان | جلی پدید و نبی و رسول پیغمبر

[illegible] خرج و مشتری برجیس | شهاب و کوکب و دری و نجم چه اختر

فلک سپیده شفق روشنی اول شب — زبه دختران بنت وانبه دان دختر

حمل بره نقره تور گاو عجل بخش — مرا زره زشره طحال و گلندر جگر

بعید دور و رئیس امام پیش و وسط — میانه وسط میان تحت زیر فوق زبر

علاه سندان مطلس نیک و منقط دوم — قدوم و منحت تیشه حصین و فاس تبر

شوار دست برجن چو پای رحال — وشاح و عقد حمائل رعات و تاج افسر

بدی نخستین ثانی دوم اخیر پسین — نقیض اولی اخری و آخر است دگر

نقیض کرته و تلمیق قباور لطه رگوی — نقیض همچو خمار است مقنعه معجر

احجاج تلخ و قلقه نیمره است و مالح مشور — فرات عذب و زبیب و اصف مویز و گر

شرازه خذره بود مارج و شوط و لهیب — زبانه فرجه انگشت زیاد حاک ستر

عجین خمیر و فتیق آرد و نخاله سبوس — ادام نان خورش و قند شکر است شکر

حزام تنگ و لقه یا ردم لجام لگام — عنان و دوال و هنطق و لطاق گر

ریگ و کنز و گنج و صرفی صراف — ستور و سبوته و جلاد و دزن آهنگر

القطعة السادسة فی بحر الرمل المثمن المحذوف

ایکه چشم مستت از شوخی دل محکم ربود — بر زبانم نیست جز ذکر لبت گفت و شنود

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن — چون بدانستی که این بحر رمل شد گوی زود

فرخ و فروخ است چو زرد بنفشه بحر مرغ عود

چون عنب انگور و تن انجیر و کشمش مرد

مضفر و قاقع به زرد است احمر و فالی است سرخ

هست اخضر سبز و اصبح روشن و ازرق کبود

جندل و صخر و حجر چون جلمد و جلمود سنگ

هست حصا سنگریزه ماو وادی آب رود

جود و فیض و بخشش و جوده نیکی جوده تنگ

وعظ و میثاق و تحیت پند و پیمان و درود

عدن در زر بازیانست و عنین در ایها

چون غنا دان بی نیازی و رعد خواهش رود

طیر و ایه حی زنده و لیش دو شاب است و لبس

نوم سر و جلجلان کشمیر چون حمص نخود

رازیانج بادیان سک بوی خوش و دیر حرق

نثر و تنسی را پراکنده شمر مجموع کود

تاجران سالار بازرگان و فاجر بانکار

صاعد آنمردی که بالا میرود هابط فرود

القطعة السابقة فی بحر المجتث المثمن المقصور

چو دل نه پرده عشاق بر کشند آهنگ

به بحر مجتث بر خوان غزل به نغمه چنگ

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

بگوی تا شود ت عقل و دانش و ورهنگ

سعال سرفه و سرعت شتاب لیت درنگ

قصیر کوته و واسع فراخ و ضیق تنگ

هلال ماه نو است و قمر مه و قمر ماه

شعاع او ز سر و صبع به شکوفه و رنگ

اشج شکسته سر و رخه رنش و اقرع کل

اسل و اقطع بیدست دان و اعرج لنگ

قتیل کشته و عظم استخوان و کفتر کفتار

چو مهد و دبت و مهر لوز دان و خرس و پلنگ

غراب زاغ و بزاز است عندلیب و کبوت
ولی حمامه و کرکی کبوتر است و کلنگ

قصب نی آمد و طرفا کزو بزاصه غرو
خیانکه ثعبان نشاج اژدها و نهنگ

مناصه ماتم و کافی لبید و طبع منش
دلیل خوار و عزیز ار حمید و قصد امنگ

حمی قرع مرغ در و فصه مرغزار شناس
و طرحه حاجت و صلح آشتی حصوت خنگ

سوق پست و خشتش و حرش ملغوش
حسیب طعام درست است خوبه لوبیا رنگ

قفا زبان تهی فوج و حرب و تله گروه
سبات خواب و شفرفوه لاله و رود رنگ

دکی است زیرک و بحر بزرگ و دانشمند
ادیب را ادب آموزدان ادب فرهنگ

القطعة الثامنة فی بحر المتقارب المثمن السالم

ز شرم رخت لاله را خون شد دل
ز رشک قدت سرو را پای در گل

فعولن فعولن فعولن فعولن
تقارب ازین وزن گردید حاصل

تراب و رغام و ثری خاک و طین گل
وطن جانکه کرم ز ربع منزل

ده اسپند در تاختن هر یکی را
به ترتیب نامی است روشن نه مشکل

مجلی مصلی مسلی و تالی
چو مرتاج و عاطف خطی و موئل

اطیم و سکیت ارب حاجت عرق خو
فواد است و قلب و خبان و خشی دل

بدین ده دوئی دیگر الحاق می کن
یکی هست قانسوره دیگر چه فرشکل

کین خشت خام است و آجر پخته | عسر ضد آسان عویص است مشکل
عیور است رنگین لبوس است ضد سر | سخیف است غمگین نحیف است بیدل

القطعة التاسعة فی بحر المتقارب المثمن المقصور

ایا عارضت رشک خورشید و ماه | گرت در تقارب شود اشتباه
فعولن فعولن فعولن فعول | بخوانش درین وزن هر صبحگاه
ثمر میوه حب دانه و تبن کاه | طریق و سبیل و صراط است راه
صبی کودک و شیخ خواجه نفس | دم و حبر و حبش است عسکر سپاه
عرض خواسته طارف و تالدش | نوش با کیانه است و فاسد تباه
غد و امس عکس اند فردا و دی | جوامیش سپید است و اسود سیاه
ذنوب سبق و عرب است و جبل است کوه | رکیه است و بیر و قلیب است چاه
حجی خرد و لب عقل و نهیه خرد | خطا ذنب و جرم است و عصیان گناه
حطب هیزم است و ضرام حصب | فروزینه عشب گلها و آن گیاه
مناص و منفر جای بگریختن | معاذ و ملاذ است و ملجا پناه
حکم داور و محکمه جای او | ولی بینه همچو شاهد گواه
ذهاب و مجی رفتن و آمدن | سیاحت بگشتن سباحت شناه

القطعة العاشرة في بحر الخفيف المسدس المحذوف

ماه موزون و آفتاب لقا — وزن بحر خفیف حست ازما

فاعلاتن مفاعلن فعلن — گفتم این بیت دان و خوان بلا

من و عن از الی و حتی تا — این کو کیف چون ام و او یا

فی در است و علی بر و کم چند — نحن و انا ابنا و انا ما

انا چون انبی و ای من — ما چه و من که هر که و مع ما

انتم و کم شما و ذا این مرد — انت تو انت زن و لی تنها

ان و لو گر متی کی و لانه — انما همچو حیثما هر جا

ف پس و قبل پیش و بعد پس — ال مر و لی مرا لنا ما را

صه مگو مه مکن و ع و در زمان — لم و لما نه و هلم سیا

ذی و اندی و هذه این زن — مرد را ذا و ذو است ما هذا

تلک آن زن چو ذلک است آن مرد — ثم آنجا و هنا اینجا

غیر خر قط هرگز ایضا نیز — ربه و ربما و رب بسا

مذ و منذ از ان زمان باز است — ایها و ایه دور شو نفسه

مهلا آهسته باش و آها خوش — قلما اندکا و کج نیکا

القطعة الحادية عشرة في بحر المجتث الثمن المقصور

زهی بپای تو خوبان نهاده روی نیاز — قدت چو سرو که عشاق راست عمر دراز

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

بگوی محبت و خوش خوان تو در مقام حجاز

رجا امید و کران است سوغ و رحل و جواز — روی او نصفت عدل و صوت و حسن آواز

قصیص غازه و عورت است هجل و دیده نشب — نفاع ربوه و تل است و نجد و هضبه فراز

طعام خورد دلی و جبل ترب و ملح نمک — ارز گرنج و مرق شوربا قلیه قاز

قصید مغز سطر است و رار مغز شنگ — قدید قاق و سمین فربه و طویل دراز

مخیص دوغ و لبن شیر و کرزه کشنیز — کراع پاچه جبن و فصل هنبر و بیاز

سنبید و دوریکه نان سفید و حل سرکه — عیف گروه و ید دست و اتید آرد غاز

قطیع دان ره حد و عقاق زغاله — چنانکه مغز نر و ضان مش و میش نهاز

ابو الملیح چکاوک و ابو قبه نام — چو بنسر کرکس و حون خشخش چرخ و باز

صغیر خرد و حمار خر و شوات مخلب چنگ — حدید تیر و سن چه سنان و مقطع گاز

تکرع است و منو آبدست و نیت عزم — بنیه قبله کعبه است چو صلوة نماز

عطاس عطسه عجف لاغری جدام خوره — جبان و ناغ و بدان بیدل و شحیح ناز

زنیم سند و دعی نیز هم بدی بی شرم — رسیل همره و فعله زن و حجی عمر دراز

کلیم هم سخن است و حریف هم پیشه — قرین ندیم بود همدم و شریک نماز

اکیل همخور و همکاسه و سمی همنام — رفیق یار موافق عشیر همساز

القطعة الثانية عشرة في بحر الرمل المثمن المقصور

ای قدت سرو خرامان و رخت ماه تمام — سازد بحر رمل بار دگر سیر و مقام

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات — همچو بلبل بعد ازین این بیت خوان صبح و شام

قوم و نظر لف حلاصل سید و رئیس و تمام — مهر هست و دست صدر و خیر و شام

عقوه ساحت امکار و قول گفت و فعل — جنب پهلو جار همسایه کهبان سطح بام

لون رنگ و ریح بو و باد و عمیم و عین منبع — نوم خواب و مشی رفتن بعد دور خطوه گام

زبده مسکه دهن و عین قطن پنبه صوف نسیم — کوز کوزه قصعه کاسه شد دک و کاس جام

لفت شلغم نقل تره زرع کشت و ربع فصل — کدس خرمن خرمه دسته صعب نیف مندم

تغرون فرس دندان ظفر ناخن جلد پوست — خدرج خوف اندرون ضیق و تنگ تنگی و کام

آدمی انسی انسان دم و جنی پری — اجر مزد و رشوه بار عمر ماه ان دوام

اصبع انگشت است ابلک ابهام انگشت را — بازسایه است و مظلی بنفر خضر تمام

سقم بیماری و صحت تندرستی تیه کبر — صبح و دم یم است خون انفاس و حمی حام

القطعة الثالثة عشرة في بحر المجتث المثمن المقصور

زهی جمال تو امروز به ز دی و پریر — چرا خدنگ تو آمد بسینه دیر بدیر

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات — بگوی محنت و مفگن ز شرم سر در زیر

مبارز و بطل و باسل و شجاع دلیر — شعیر و صبره و کتان حجر است حاسن و خیر

غضنفر و اسد و لیث و حارث و لهاث — هزبر و قسوره و حیدر است و صیصم شیر

رقاد و هجعت خفتن سهاد بیخوابی — بذول و باذل و مانح سخی و شیبان ابر

عوج کجی و حبر ربی گیاه بحث بلند — حنکار رزم و خاذه عدیم و قاع کویر

القطعة الرابعة عشرة فی بحر الهزج الرباعی

گل غنچه ز شرم دهنت در سر است — وز ذکر لبت دامن گل پر عطر است

مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع — بحر هزج اینست گر اندک فکر است

بصم و عجب و ربث چهارم فقر است — اینها همه جیست در جهای شعر است

القطعة الخامسة عشرة فی بحر الهزج فی اسامی ازواج النبی

ای ماه رخ تو خرگهی محتشم — ملک دل من ترا شد یک قلمه

مفعول مفاعلن مفاعیلن فع — این بحر هزج دان و بخوان با نغمه

نه جفت نبی که پاک بودند همه — بدعایشه و خدیجه محتشمه

با ام حبیبه حفصه بود و زینب — میمونه صفیه سوده ام سلمه

القطعة السادسة عشرة فی بحر الهزج فی اسامی اولاد النبی

در وصل تو از هجر دل اندر بیم است — وز تیغ جفاهای تو دل دو نیم است

مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع — بحر هزج اخرب ازین تقسیم است

فرزند نبی قاسم و ابراهیم است — پس طیب و طاهر و تعظیم است

با فاطمه و رقیه ام کلثوم — زینب شمرار ترا سر تعلیم است

القطعة السابعة عشرة فی بحر الهزج فی اسامی السور المدنیة

ای قد تو در گلشن جان سرو روان — وز رشک قدت سرو و خجل در بستان

مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع — این نوع رباعی هزج اخرب خوان

نور و حج و انفال مدنی میدان — با لم یکن و زلزلت اخراب همان

فتح اول و قد سمع و حدید — فتح و پس و پیش و نصر و دهر و رحمان

القطعة الثامنة عشرة فی بحر المضارع فی اسامی الی النبی

ای مشتری شمائل و خورشید کوکبه — حسن رخ تو رشک مه چارده شبه

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن — بحر مضارع این بود ای ماه مرتبه

مولی دوازده است بی را یکی نبه — دیگر فضاله آنکه نه هیچ است نه هبه

تو بان ریاح و صالح و مدعم یسار و زید — تو ابی رافع و ضمر کنیته مو تهبه

القطعة التاسعة عشرة فی بحر المقارب فی اسامی قلاع الخیبر

زهی گشته ملهم بالهام ملهم — ملک بر فلک خوانده مدح تو دائم

فعولن فعولن فعولن فعولن — ز بحر مقارب بخوان ای معلم

ز خیبر سید مصطفی هفت قلعه — خدایش بداد انچنان ملک سالم

کتیبه بدو نار عم و شق وانگه — عموص و نطاة و سطیح و سلالم

القطعة العشرون فی بحر الخفیف فی اسامی لاوجاع القاتلة

بشنوای غیرت مه افلاک — وزن بحر خفیف روشن و پاک

فاعلاتن مفاعلن فعلات — دردهای گزوست دل غمناک

تشنج و لاوع است و اعیائی — خدری و ممدد و حکاک

ناحس و رنخوه کاسر و ضاغط — وان مفسخ کرب عضل شد چاک

ضربان و تقیل و ثاقب بار — وان مسلی گزوست اصل هلاک

القطعة الحادیة والعشرون فی بحر الهزج فی اسامی الشهور الرومیة

بدان ای گل که رویت نوبهار است — هزج بحر لطیف و آبدار است

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل — شهور روم این هشت و چهار است

دو تشرین و دو کانون و پس آنگه — شباط آذار و نیسان و ایار است

خرمران و تموز و آب و ایلول | نگهدارش که از من یادگار است

القطعة الثانية والعشرون في بحر الهزج في اسامي شهور الفارسية

اسامی شهور فارسی چون در هزج آید | بدان این بحر خوش تا در عروضت راه بنماید
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن | چو تقطیع این چنین کردی عروضی کو میت شاید
زفروردین چو بگذشتی مه اردیبهشت آید | بود خرداد و تیر آنگه چو مرداد آید باید
پس از شهریور و از مهرمان آبان و دی دو آن | چو بهمن خرداد اسفندارمذ ماهی بنظر آید

القطعة الثالثة والعشرون في بحر الهزج في اسامي السنين الترکية

بحر هزج اخرب ایا فخر تبار | این بحر آید بخوان چو در شهوار
مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع | هر صبح چو بلبلان همی کن تکرار
موش و لقو و پلنگ و خرگوش شمار | زین چار چو بگذری نهنگ آید و مار
انگاه سه سگ و گوسفند است و حساب | حمدونه و مرغ و سگ و خوک خرکار

القطعة الرابعة والعشرون في بحر الخفيف في بيان ثبوت الكواكب السيارة

ای ترا ماه و آفتاب غلام | بحر این قطعه شد خفیف بنام
فاعلاتن مفاعلن فعلات | خانهای نجوم سبعه تمام
حمل و عقرب است با بهرام | قوس و حوت است مشتری را رام

تور و میزان چو خانهٔ زهرست | مرز حمل بهست جدی و دلو مقام
تیر جوزا و خوشه مه سلطان | خانهٔ آفتاب شیر مدام

القطعة الخامسة والعشرون فی بحر الخفیف و استقرار الشمس فی البروج

ای پری رشک ماه و عالی کیش | چو جنبت بفرقتت دل ریش
فاعلاتن مفاعلن فعلات | هست بحر خفیف بی کم و بیش
خور به جوزا سی و دوسی یکی است | حمل و ثور و شیر با پس و پیش
دلو و میزان و حوت و عقرب سی | بست و نه قوس و جدی بی کم و بیش

القطعة السادسة والعشرون فی بحر المتقارب فی اسنان البقر والابل والغنم

اسنامی اسنان بدان در تقارب | چو خوانی و کردی ازین علم فارغ
فعولن فعولن فعولن فعولن | بگو بعد ازین وزن ای مرد بالغ
تبیع و جذع سن گاو است و انگه | ثنی و رباعی سدس است و صائغ
مخاض و لبون است و حق و جذع | ثنی و رباعی سدس است بازل

القطعة السابعة والعشرون فی بحر الخفیف فی اسماء قبائل العرب

ای که درد تو راحت دل ماست | جان بیمار را غم تو دواست
فاعلاتن مفاعلن فعلات | گوی بحر خفیف و خوان در راست

اشعر و عمرو و حمیر و کهلان — مرو آنکه ز عالمه رسا است

القطعة الثامنة والعشرون فی بحر المجتث فی تفاوت اوزان الفاظ

زهی رخ تو زده طعنه بر مه ده چار — ربود چشم تو از جان بیقرار قرار

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات — به بحر مجتث این قطعه را بکن تکرار

ز روی جثه هفتاد و یکدرم سیماب — چل و شش است در از زیبی در شمار

ذهب صد است و سرب پنجه و نه آهن چل — برنج و مس چل و پنج است نقره پنجه و چار

القطعة التاسعة والعشرون فی بحر الرمل فی تفاوت اوزان الفاظ

ایکه شد خورشید خسارت بخوبی رشک ماه — در پناه سایهٔ زلف تو مه را تکیه گاه

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات — خیز در بحر رمل این بیت بخوان صبحگاه

نه فلز مستوی الحجم را چون برکشی — اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه

زر لکن زئبق الم سرب دهن از زیر چل — فضه بذ آهن یکی مس شبه مه مقفر ماه

القطعة الثلثون فی بحر الهزج المثمن السالم

زهی رویت بخوبی گل دهانت غنچه خندان — قدت سرو روان دل خطت ریحان عارض حال

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن — بدین بحر هزج این قطعه خوش بین و رق خوان

کتف شانه عضد بازو مچ ساعد ابرو دیده بصر آسمان — مرجی و زرنگی و دمه مرغ و شنوا پرمان

صمم گری نگه گنگی عرج لنگی نگه گولی
سحاب و عارض و مژن و غمام رست اول سایه
ربیع اسم بهار آمد خزف اسم خزان آنگه
عدو و خصم و دشمن دان عدا و خوف ترسیدن
ابی سرکش ابطی کاهل طری تازه جنی چیده
شغب غوث و ملوی فزع است مصدر او
کلف عشق صلف لاف و سه سال و انین ناله
تقی و متقی پرهیزگار و عبقری نیکو
وبد و بیخ و صبب بیخ و دم و درد و جوی سوزش
خصم بار و شیم سرد و سخنین گرم و حزین غمگین
صغر خردی کبر پیری قلر کانی سنج نکوش
عنا رنج و سنا رفعت جلا نفی و بکا گریه
عرین و غیل و غاب و عیصه و ایک و تری بیشه
شوذب مهمه و فیفا فلات و سبست و بیدا
عصن حسن عبره نقره تنگ و منهک و پشک و الکوزق

علیم و عالم و علام و دانا و اسمی پژمان
حیا و وابل و دیمی مدرار و مطر باران
شتا و صیف بیشه زمستان است و تابستان
وثاق و کل بند آمد حصین و سخن چند زندان
خزی سوادی ناکس ضنی لاغر هی تابان
یکی سغبان دوم غرثان سوم طیان و کرچه عمان
حذر خاشع فزع خائف قلق هائب و جل ترسان
سفن سوهان کدر تیره خدر خیره سدر حیران
قط پنبه و دوار و تنق بد خو نمق گریان
فرح شاد و مسر است و حدلان فرح شادان
ذنب دنب و لعب بازی طلب جستن خرو پرا
حنف میل خضف شرم و صیاح او صحت و غنا
زبد کفک و سنین قحط و مطا و جراب بنا
چو بدو دو دنیا بان است و لوب و جره سنگستان
چهار ان زمینی برابر هم بند انگشتان

۲۱

شتین گندیده نکهت همچو بوی دهان باشد | صنان است و نرگنده نعل تخم آب عنبر دان

القطعة الحادیة والثلثون فی بحر الرجز المثمن السالم

ای ماه روی مکسی دی لبی شیرین دهان | خورشید رویان را شده گرد لبت ورد زبان

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن | نیست تقطیع خبر خوان چو بلبل سر زبان

طور و جبل طور و علم کوه است و حارس پاسبان | طرم و عسل آری و ضرب مهد است و محجان

میزان تن زوحمل رو و فرحر داری بود | فلک و سفینه جاری گشتی سر غسل دبان

لوح و سگاک چو تو ملائن بر و خالی | شاخ بلند و قله سر معراج سلم زبان

جسم و جسد تخص و ظل خود تا او و تبان بدن | تن ذات هستی کون لو دن و روح و نفس و بحان

سور و قوط و خطل سر است گربه گلک سگ | بر غوث کیک و نمل و ذره موعا له جهان

قلت کمی راحت خوشی سرت بد نکلت بهی | سنو و سر حدت لو کطف بی نیت کمان

لاوع گران بالغ رسان کل خوان اعم | طایر ان قاطع ران جاری روان ساعی دوان

جمع و فریق قوم و رفقه مت مغسر گروه | طلاق نله شکوه کله حمه کلمه ترا عی سیان

نعی ضلالت گمرهی بغض و عدوت دشمنی | تلقا جهت قران بی بنیان آن نشان

القطعة الثانیة والثلثون فی بحر المضارع المثمن المکفوف

ای سمیر که هست لبت همچو خاره سخت | جان در هوای لعل تو خون است بخت

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات — این بحر را مضارع دان ای سعید بخت

بیت باد دان ندانم تحریر بخت — چون ملتجا بناه و ملک شه سریر بخت

کل و جمع و قاطبه و جمله دان همه — شطر است و نصف نیمه و خروست نیم بخت

فیجن و سدب و توم و قندسیر باد رنگ — دنا کدو و قرع مراد شد بدبخت

فقاخیار و سلق و حقند رخر گزر — نعناع یونه ست و اناث و متاع رخت

خدعه و ریب و صبر شکیب و جمال زیب — زی لباس کسوت و چون خلعت و خلعت بخت

ماه شب چهارده بدر است و خرمش — ق ماله است و سایه نی بود ماه تاب بخت

القطعة الثالثة والثلثون فی بحر الخفیف المسدس المحذوف

ای خطت رشک مشک تاتاری — ذوق بحر خفیف گردارے

فاعلاتن مفاعلن فعلن — کوی چون بلبلان گلزارے

سکر مستی و صحو هشیاری — نصر عون و مظاهرت یارے

مبرم و متقن و متین محکم — منظلم و داج و مدلهم تارے

وهن و وهی است و وی سخیف لیک — ذل و ذلت هوان و هون خوارے

ابتهال و ضراعت است و ضرع — استکانت تضرع زارے

قسم و حلفه و یمین سوگند — ذمی و اهل ذمه زنهارے

یاس و حرمان قنوط و نومیدی — چون تعطل بطالہ بیکاری

قرد کیمی قضاعہ سگ آبی — حرفہ پیشہ حرمی سزاواری

ضرب و جلد ست عضو و روزدن — ترکی ارماق و ہندوی مار

القطعة الرابعة والثلثون فی بحر الهزج المثمن السالم

زہی دل بردہ از کل لالہ رویت بر عنانی — شدہ دیوانہ زنجیر زلفت عقل و سودائی

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن — بخوان این قطعہ در بحر ہزج ای نو بنائی

وقوف و حدس و شعور و علم و فقہ و فہم و دانائی — عمار و حنظلہ انبوی حدہ چون و حدہ تنہائی

عسار و مسکنت چون نوس و فقر عیلہ و رویسی — مخاتیم و مکاکل کیلہا فیلوله بیرائی

تبرہ صعن و ضغینہ حنہ و حقد و حنق کینہ — قسیمہ فارہ نافہ طاقت و قدرت توانائی

الی النعمت ضرر زحمت بلا نعمت و زحمت — بنان و کن عطا بخشش فضیحت و فضیحت رسوائی

القطعة الخامسة والثلثون فی بحر المضارع المثمن الاخرب المحذوف

ای مشک تو رقم زدہ بر صفحہ قمر — جست از رخ و لبت دل بیمار گلشکر

مفعول فاعلاتن مفعول فاعلن — بحر مضارع آمدہ این بحر پر گہر

از میل و شفرہ مخدی انشکردہ دان و کر — بولاد آہنیت صندش و اسکاف کفشگر

خنزیر خوک و جس نجس ہلک کاسموی — تسخین و قفس کفش و نتا چون نما خبر

تنگ است و فرج و حرکش و کمین اندرون او
دهل و بانش قیلس و زنب و ابر رز

خصیه است خانه عانه ریاست و سره ناف
تغره مغاک سینه و رماحه تار سر

کابوس دان مسکا چه و مضاغطه و لاعبین
جانوم شد مندد و دمناک پرده در

منهاج و منهج و جدد و قصد راه راست
ورد و نثر لغیت و عطن و مورد الحور

زرق خنیک و نجی مشک چوب و عصام بند
سن مشک کهنه باشد و صرم حرم گر

قدان لباد و منسفه چرخ و مجوبه حوق
مسحاة بیل و ممسحه مالیه قلع بشر

مسواة پنجه متقله زور است و مرکلند
باشد شروف زبر و اگار ریز گر

القطعة السادسة والثلثون فی بحر المضارع الثمن المقصور

امی جان من ز ناوک چشم تو گشته ریش
بر دل محبت زبلای غم تو نیش

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات
این بحر شد مضارع سازش بود چو نیش

عقب چپ گردم است و همه زشت ره نیش
جعبه حقیر و قصه بود چون کنانه کیش

اعصار گرد باد چه بکاء کر و شمال
ضد جنوب مجوصبا لیس فرو نیش

جمی شب صداع و فواد و کباد دست
درد سر و دل و جگر و جرح و قرح ریش

ظهر است پشت و بطن شکم و ورد و تیتین
الیه نعامه و نب شتر مرغ و لخچه میش

حانوت چون دکان شد و حلقیت انگره
باشد عری سر تشیم و شرط دو تق نیش

القطعة السابعة والثلثون في بحر الرمل الثمن المحذوف

ای بگردت صف زده خوبان حور منظره — همچو انجم بسته گرد ماه تابان دایره

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن — هست این بحر رمل خوش خوان بصوت خنجره

شمع موم و زیف بهرج نامه جید سره — شادن و خشف و غزال است و ریاء آهو بره

لقمه سوراخ هست و منخل و اس و برم گرو — کلمتان ماشه هست و کلوت ابر و مشاره

شیخ وفا و نفس هم و هرم هست و زل — خیزون شهله خجور و درد بیش و شهره

علو بالا سفل پستی و ذیل دهن قصر تنگ — خدم بنیان و اساس اصل هست شرفه

مقدم العین هست ماقی و موق و قاق و ماق — کنج خشم و موخرش دنبال هازل مسخره

جوز و گور و لوز بادام هست و عجیه خایه — چون سر طراط هست یا کوه مسمن بره

القطعة الثامنة والثلثون في بحر المضارع الثمن المقصور

ای بزده مهر از مه روی تو مشعله — مه کیست تا بروی تو گردد مقابله

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات — بحر مضارع هست بخوان خوش تغلغله

خارج برون حمدنج و زحلوقه جحجله — داخل درون طبق ته و ضوضات مشتغله

والوغد هندوانه و ریطنج خربزه — چون کعک کاک و قرص کلیجه لبابله

قنفذه خارپشت و سلحفات سنگ پشت — ضب سوسمار و ضفدع جغ و دلق و دله

جبهه حکاو و مفرق زرق و دماغ مغز — ام الدماغ جای وی و جمجمه کله

طلق و مخاض و دزده و غیل شیر حمل — آدره عرو شری جدری لفظه ابله

وضع آن بچه که آخر طرس بود علوق — نین آنکه باز گونه بیاید بقابله

مطبوخ پخته مغرفه کفگیر فوجوش — القیه دیگ پایه و طنجیر پاتله

شط است شانه دلق کهن ساعفاق — مرطو گسا گلیم بود اربعین چله

سطر است وزبر رقم خط و سفرجه — تفتیش و بحث کافتن و فحص و مسئله

منجات رنده باشد و منقار سکنه — شقب ثقبه شرک چه بود دوم و فخ تله

مغیار چه ترازوی زر سنجه هم عمود — شاهین و فلس و کفه چه باشد سل و کله

القطعة التاسعة والثلثون فی بحر المجتث المثمن المخبون

زنور عارض تو چشم شمس است ضیا — زتاب ضرس منور دل گهر یکتا

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن — بحر مجتث این نظم خوان بصبح و مسا

ارکیه تخت و اناء روان جمع ظرف و دوا — جری دلیر و مرض خستگی عرض کالا

نمیر آب گوارنده و آن ازرق صاف — تمد عمق کم و بیش و حصاره آن دریا

تمد ترچه گوالی بدشت و قنطر پل — عمیق ژرف بود نهر جوی و نول عطا

حباب کوله باشد فرح آب معین — نقیض را که در کفه سطل رسن بود رشا

سنان چه سنگ فسان و خاف سنگ تنگ
خام سنگ سوئله سنگ استنجا

کشف چه باشد سنگ ست و سنگ گل سنجل
که سنگ سرمه و طاحونه آهن ست و زجاج

عصیر شیره و ماعون کوزه و حت بیوت
سباع کاهگل است و صعود سر بالا

نقیر ناده بلاط ست گل میان دو خشت
امام چه زره راز و راز دان سنا

نهیق بانگ حمار و خوار بانگ بقر
صهیل بانگ فرس صلصل است بانگ دراج

نعیب بانگ کلاغ و ظنین چه بانگ مگس
نباح بانگ سگ و بانگ گرگ چیست عوا

بدیر بانگ کبوتر صریر بانگ قلم
صباح بانگ و به عوعوه ست بانگ اژدها

القطعة الاربعون فی بحر المقارب المثمن المحذوف

زهی طبع تو درج در و گهر
گرت هست زین بحر موزون خبر

فعولن فعولن فعولن فعل
تو این بحر دلکش مقارب شمر

و چیز ملخص بود مختصر
بسوی چه نغم اری الا مگر

کاین و گاه و کاسے کا
و کنی بمعنے کم اندر جب

القطعة الحادیة والاربعون فی بحر الخفیف المسدس المحذوف

مجمع حسن و ناز و عشوه نژاد
رشک جانان عالم ایجاد

فاعلاتن مفاعلن فعلن
کن به بحر خفیف دل ارشاد